



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۴/۲۵



م. اسحاق نگارگر

## دیگ های خشم و ستیزه جویی سررفته است

و آنچه در دیگ ها بود چمچه چمچه بیرون می آید



این روزها بازار انتخابات ریاست جمهوری گرم است و هرکس برای انتخاب شدن بازاری تیزی و بازارگر می کند. اما این بازار تیزی و بازارگر می در افغانستان تنها به قیمت تحقیر و بیقدر ساختن دیگران میسر است و بازار اختلاف را نیز گرم میکند. این نگارش از ۲۳ اپریل ۲۰۱۷ است و اینک از بازار انتخابات توقعی چندان نمیتوان داشت چون طالبان انتخابات را قبول ندارند و در نتیجه نفاق درونی دولتمردان تشدید و بسیار احتمال دارد که جهان ما را به حال خود بگذارد و افغانستان یک بار دیگر به دهه نود برگردد و صحنه کشمکش های تازه شود و سرنوشت قدرت را زور تعیین کند نه انتخاب مردم. ۲۳ اپریل ۲۰۱۹ برمنگهم

## دیگ های خشم و ستیزه جویی سررفته است

و آنچه در دیگ ها بود چمچه چمچه بیرون می آید

چندی پیش گروهی به نام گروه بحران ابراز نظر کرده بود که در میان دولتمردان افغانستان بالای انشقاق رخنه کرده این دولت را مجال نمی دهد که در راه منافع مردم گام بردارد و مردم را در جهت ایجاد یک کشور آزاد؛ آباد و متکی بر خود سوق و تجهیز کند. جناب رئیس جمهور با معاونانش و جناب رئیس اجرائیه با معاونانش در ارگ گرد آمدند و دستهای از دو رویی واقعی و دوستی ریاکارانه بر شانه های همدیگر نهادند و گفته های گروه بحران را تکذیب کردند و وانمودند که همه همدل و همفکرند ولی یکی در آن وقت تلویحاً هم اشاره نکرد که در حقیقت سایه همدیگر را با گوله میزنند و گروه بحران دروغ نگفته است.

### ارسطو که معلم و مشاور اسکندر بود در باره خشم گفته است:

«هرکس میتواند خشمگین شود. خشم گرفتن کاری ساده است اما خشم گرفتن بر کسی که سزاوار است و به درجه که لازم است و در هنگامی که مناسب و برای مقصود درست است؛ کاری نیست که در حد توانایی هر شخص باشد. اینگونه خشم دماغی تربیت یافته کار دارد که بتواند با شادمانی از فکری استقبال کند اگرچه آنرا نپذیرد.»

متأسفانه دولتمردان افغانستان دوعادت بسیار عجیب دارند یکی این که منفعت خود را منفعت ملی میدانند و بنا بر این بدون صبر و حوصله لازم خشم میگیرند و چون دلیل خشم منفعت یا ضرری است که به خودشان رسیده است و اینان بی اینکه قیافه های خود را در آینه انتخاب مردم دیده باشند و یا با مردم مشورت کرده باشند قدرتی را که دارند بسیار بیش از حدی که دارند

تشخیص می‌دهند و فکر میکنند که وقتی فرمان دادند مردم همانند نوکران کمر بسته در خدمت شان قیام و زمین و زمان را به فرمان شان دگرگون میکنند و فراموش میکنند که ما مردم عادی نیز اگر عقل رسای سیاستمداران را نداشته باشیم کم از کم چشم بینا و گوش شنوا داریم و می‌شنویم که جناب سیاستمدار راه آشتی را نیز باز میگذارد و از امر تقاضا میکند که اگر فرمان خود را پس گیرد دیگر به اصطلاح «نه چرگ است و نه پرگ» و دنیا گل و گلزار میشود؛ یک فرد به معاش؛ موتر و کرسی میرسد و مردم نیز با گماشتن یکی و عزل دیگری به مقصود میرسند یعنی تو مرا ملک صاحب بگو تا من هم ترا خان صاحب بخوانم. خشم بی‌موقع و غیر لازم و آمیختن منفعت خود با منفعت های ملی و ابن الوقت بودن دو خصلت بسیار زشت است که دولتمردان ما چه دیروز در هنگام گرایش به چپ و سوسیالیسم بازی و چه امروز به نام اسلام و مسلمانی بر آن غلبه نکردند و هرگز دموکرات نشدند و پنداشتند که مردم همان چرخک کودک است که هر سو دورش دادند همان سو دور میخورد. اینان همیشه از انتخابات بی‌غل و غش و فاقد تقلب میگریزند و به خاطر موقعیت امروز پرنسیپ های دیروز خود را می‌فروشند. اینجا در برتانیه وقتی به صدراعظمش که زن و زنی بسیار دور اندیش است گوشزد کردند که وی به اصطلاح خود شان از مردم «مندیت» یعنی صلاحیت قانونی ندارد بدون تردید و توهّم از پارلمان خواست که پیشنهادش را مبنی بر انتخابات عمومی در هشتم ماه جون بپذیرد که پارلمان نیز پذیرفت.

سیاستمداران ما منتظر روزی نشسته اند که ملت نیز مانند خود شان گرفتار خشم غیر لازم و بی‌موقع شوند و سوت ها را بردارند و سیاستمداران خود را به زور سوت ها از دفترهای شان بیرون بیندازند و مثنی دیگر به کوچه ها بریزند و فریاد زنده باد این و مُرده باد آن سر بدهند و باز به اصطلاح انقلاب کنند و از یاد ببرند که ما دو بار انقلاب کردیم و کشور را به خاک سیاه نشانیدیم و خود را نیز گدای عالم و آدم ساختیم و فقط اربابان را بدل و سرنوشت خود را سیاه ترکردیم. انقلاب ما در یک جامعه بیسواد نیرنگ جاه طلبانه سیاستمداران بود که خود قدرت و ثروت اندوختند و ما همان که بودیم ماندیم زیرا که نتوانستیم با دزدان دهن جوال را بگیریم. هر دو انقلاب نیروهای مولد کشور را برباد داد و همه را ریاست طلب و وزارت طلب ساخت.

روزگاری پادشاه برای ما کوهی از تمکین و بزرگی بود و سیاستمدارانی که در آن دوران از کاتبی و سرکاتبی آغاز به کار کرده بودند در کوره های سیاست و تجربه آبدیده شده به وزارت رسیده بودند و همین بود که ما سیاستمداران نخبه چون مرحوم میوندوال؛ مرحوم پژواک؛ مرحوم طیبی داشتیم ولی افسوس که انقلاب ها شهر عشق را از ارباب دل خالی کرد و اینک ما همینیم که هستیم. سی. دی. لیوس (۱۹۷۲—۱۹۰۴) شعری دارد که مسؤلیت ترجمه اش را من به عهده دارم و این شعر بهترین شرح حال ما انقلاب زده هاست. آنرا این جا برای تان نقل میکنم و از آن نتیجه میگیرم:

### شاعران جنگ کجا استند؟

نمی بینی تو آنانرا که از نابخردی یا حرص؛  
همه قانون و بازار و دیانت را؛  
اسیر خویش می کردند و مارا نیز؛  
می گفتند کاندرا راه آزادی زجان خیزیم.  
\*\*\* \*\*

و لیکن؛ منطق ایام ما هیهات!  
ندارد سوژه بهر جاودانی شعر و ما اینک؛  
همه رؤیا پرستان مقیم وادبی انصاف؛  
دریغ! پاسدار بد ز ترس بدترش گشتیم.

چنانکه گفتیم انقلاب ها ما و کشور ما را بر خاک سیاه نشانند و اینک دعا می کنیم که خدا از بد ترمان نسازد. کم از کم در روزگار شاه و محمد داوود خان وزیر و وکیل چوکی را میراث پدر تلقی نمیکردند که اگر بخواهند عزلش کنند فکر کند که با برداشتن او مردم پس از چهل سال جنگ باز برای جنگ آماده میشوند. در آن روزگار مقام مسؤل معلوم بود و اگر مهره ها

را جا به جا می‌کردند کس نمی‌توانست آنان را تهدید به جنگ داخلی و بی‌نظمی کند و اگر اختلافی در میان دولتمردان وجود داشت کسی نمی‌توانست طبل آن اختلاف را بر سر بازار بکوبد و یا هنر سیاست را به چنان شاهد بازاری بدل کند که به قول «بیدل»:

### آفاق را زنگار تقوی بگیرد و ریا کاری سینه صافی را از دل ها برباید.

این روزگار را بنگر که هم میراث های گوناگون ایجاد شده است و هم میراث طلبان بی شمار. عده ای میراث جهاد می‌خواهند؛ عده ای میراث مقاومت ادعا دارند و باز عده ای چوکی پدران خود را به ارث می‌برند و بنا بر این با این گونه میراث ها و میراث خواران رنگارنگ من تعجب نمی‌کنم اگر جوانان تحصیل کرده ولی بیکار مجبور می‌شوند که کشور خود را ترک بگویند. بیچاره کفایت و لیاقت که در میان این همه میراث و میراث‌خوار پُک خود را گم کرده است و کسی ورقش را نمی‌خواند. اگرما تابع منطق روزگار خود باشیم باید بدانیم که مردم تغییر محسوس و ملموس در حال خود می‌خواهند و میدانند که شعارها دهان‌ها را پُر و گلوها را پاره می‌کند ولی معده های خالی را پُر نمی‌کند. مردم وقتی سفره های رنگین شما و چهره های غمگین خود را می‌بینند، می‌دانند که جنگ و جنجال های شما نه برای خیر مردم است که جنگ و جنجال خیری ندارد که به کسی برساند. شما نمی‌توانید این دیگ های خشم و ستیزه جویی را که سر رفته است و محتوای آن چمچه چمچه بیرون میریزد از چشم مردم پنهان کنید. اگر سخنان گروه بحران را تکذیب می‌کنید دیگر باید جلو عقده گشایی تان را بگیرید.

جناب رئیس جمهور در ارگ برشانه رئیس اجرائیه خود دست تیر می‌کند تا محبت خود را به او نشان بدهد ولی رئیس اجرائیه می‌رود و دفتر شکایت در مجامع عمومی باز میکند و از انحصار گرایی و تعصب رئیس جمهور سر به دیوار میکوبد. آخر مردم از شما کار می‌خواهند و عاشق قد و بالا و شیوه های لباس پوشیدن تان نیستند که شما برای شان عشوہ های معشوقانه بفروشید.

شما هم اگر جرات دارید مانند رهبران حسابی جهان خویشتن را در آیینۀ انتخابات مردم ببینید و بدانید که تقلب در انتخابات صد مرتبه بدتر از دکتاتور است زیرا دکتاتور آشکارا بر زور متکی است و با زبان بی‌زبانی به مردم می‌گوید:

### برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

ولی متقلبان در لباس دموکراسی مردم را فریب میدهند. تمام مشکلات امروز شما نتیجه تقلب دیروز است و همان تقلب دیروز است که شما را به خاله زنک های کم از کم صد سال پیش بدل کرده است که برای همدیگر لغاز می‌خوانید و دستک می‌زنید. این شیوه حکومتداری در این روزگار اینترنت و فیس بُک جز عده ای رشوت خوار فرصت طلب و استفاده جو خریدار ندارد و شما بیهوده تلاش می‌کنید که همانند اصحاب کهف سکه های عهد دقیانوس را در بازار روز بیارید اساساً حکمت آن قصه در قرآن کریم برای همین است که به مسلمانان بگوید که عقب ماندن از حال و زیستن در گذشته با خود هزاران درد سر دارد که شخص یا اشخاص را با عدم تفاهم جهانی رو به رو میکند و اینک تا بخواهی مسلمانان از هر نگاه عقب مانده اند و بنا بر این با همان عدم تفاهم که اصحاب کهف برخوردار بودند رو به رو استند و با سکه های کهنه از بازارهای امروز نمی‌توانند آب و نان بخرند. شما در طول شانزده سال بر مخالفان خود غلبه نکردید به دلیل اینکه در میان خود و با همدیگر صداقت نداشتید و همین دو روز پیش بود که رئیس جمهوری که مسؤولیت چهارده سال از این شانزده سال را به عهده دارد برای بی‌بی سی گفت که نیم کشور در تصرف طالبان است و روس ها حق دارند که با طالبان وارد مذاکره شوند که اگر به جای آنانی بودم که در آن سالها برای این عالیجناب معاش داده اند کم از کم ده سال او را کسر معاش میکردم و برایش میگفتم که حالا بی‌خار برو و آنچه را کشت کرده ای درو و آنچه را کمایی کرده ای خرج کن که آنچه را خود میتوانستی انجام ندادی و اینک از دیگران مخواه که ناکرده های ترا انجام بدهند.

در بیرون از افغانستان رئیس جمهور یا صدراعظمی که خود از صحنه سیاست کنار رفته باشد کاری به کار دیگران ندارد ولی در افغانستان آن که رفته است همیشه در نان جانشینان خود خار ماهی میگذارد تا نان را گلوگیر شان بسازد. این بزرگوار دیروز از جهان میخواست که بر پاکستان فشار بیاورند تا از کمک به طالبان خود داری کند ولی امروز که می بیند باید مساعد از سوی دیگر می وژد آشکارا می گوید که روس هاجق دارند با طالبان دیدار کنند و به آنان مشوره بدهند.

آخر فرصت طلبی هم حد و اندازه دارد. عالیجناب هنوز هم نفهمیده است که عامل عمده به خاک سیاه نشستن ما و کشور ما همین رقابت اَبَر قدرت ها بود. با آن یکی در افتادیم و این یکی آمد که با ما «کمک» کند و حالا که به دلیل اختلافِ درونی با این یکی در افتاده ایم و با آن یکی عشوه فروشی میکنیم و در جنگ دوتا فیل پای بُز بیچاره خود را می شکنانیم ولی در میان ما یک سیاستمدار مرد پیدا نشد که می گفت:

«به نام انسانیت و انصاف دست از سر کتل ما بردارید که این کله از بس رنج خاریدن کشیده است دیگر از دست نوازش هم خونین می شود. «بیدل» راست میگفت که:

### دعوی مردان این عصر انفعالی بیش نیست شیر می غرند و چون وامیرسی بزغاله اند

فاعتبروا یا اولی الابصار برمنگم ۲۱ اپریل ۲۰۱۷ میلادی نگارگر



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که سروده ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، میتوانند با اجرای "کلیک"ی بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "ارشیف" شان رهنمائی شوند.

دیگ های خشم و ستیزه جویی سررفته است

[isak\\_nagargar\\_deghay\\_khashm\\_wa\\_steza.pdf](http://isak_nagargar_deghay_khashm_wa_steza.pdf)